

یاد شیرین کلاس استاد

با هزار مکافات و درمسر رضایت داد که به تهران بروم و خیالی را که در سال گذشته خواب و خوراکم بوده به واقعیت نزدیک کنم. حدود یک سال قبل وقتی برادرم که آن وقت‌ها دوران سپاهی‌گری خود را می‌گذراند به خانه برگشت، از اینکه در دو ماه گذشته کمی تار زدن یاد گرفته بودم، متعجب شد و مرا تشویق کرد که برای تحصیل موسیقی به تهران بروم و برایم از هنرستان موسیقی و وزیری و خالقی گفت ولی پدرم که خود به این عشق دامن زده بود، مساله را طور دیگری می‌دید. یکی دو سالی بود که دوباره دستت به ساز می‌زد. برادر و خواهرهای بزرگ‌تر که حالا عقل‌شان می‌رسید به او اصرار می‌کردند که برایمان ساز بزنند. غیر از نوازندگی پدرم، مغازه صفحه‌فروشی و لوازم موسیقی‌اش و همین‌طور ویولن مسن‌ترین برادرم زندگی ما را از نظر روحی و مادی وابسته به موسیقی می‌کرد.
اولیل تابستان گذشته به فرزند یکی از دوستان قدیمی‌اش که در امریکا زندگی می‌کرد و سفری به مشهد کرده بود و می‌خواست هدیه ایرانی بارلرشی به استاد دانشگاهش بدهد، تاری را فروخت که خودش می‌گفت کار «عباس» است. ساز خوش‌نقشی بود و گوشه‌هایش صدف‌کاری شده بودند. پوست و پرده‌اش به راه نبود و قرار شد پدرم تعمیرش کند و بعدازظهر بیایند و ساز را از خانه ببرند. خانه ما درست پشت مغازه در کوچه‌ای هلالی‌شکل واقع شده بود که دو سرش ۵۰ متری از مغازه پدرم فاصله داشت. طوری که از مغازه به خانه از هر طرف این بیضی به یک اندازه فاصله بود. فضای اصلی سکونت‌خانه، دو پله‌ای از سطح کوچه بالاتر بود ولی حیاط، آشپزخانه و حوضخانه ده پله‌ای گذوتر. به خاطر خنک بودن زیرزمین‌ها و حوضخانه، ما تمام تابستان را پایین می‌گذراندیم. آن روز که خریداران تار به حوضخانه دعوت شدند، پدرم تار تازه تعمیرشده را روی تخت حوضخانه گذاشته بود. سیم‌ها و پرده‌هایش برق می‌زد و انگار دل‌شان برای مضراب و پنجه گرمی پر می‌زد. همه پس از نوشیدن شربت، رفتند سر اصل مطلب و تار را که حالا نوتلوا شده بود، ورنلداز کردند. خریدار رو به پدرم گفت: علی جان! ما که تار زدن بلد نیستیم، صدیاب را دربیاور، بشنویم باری علی‌جان تار را برداشت و نغمه‌ای ساز کرد که هوش از سر حاضران رفت و زندگی تازه‌ای برای من رقم زد. با اینکه هر لحظه زندگی من با آواز خوش هنر و ساز محجوبی و از این دست می‌گذشت، هیچ‌گاه هیچ نغمه‌ای مرا اینچنین دگرگون نکرده بود. گرم و آهسته می‌نوخت در پرده شور. نمی‌دانم چه شد و چگونه گذشت که آنها بردن تار را به ساعتی بعد موکول کردند. فقط می‌دانم که در فاصله‌ای که مهمان‌ها و پدرم تا در خانه بروند، من تار در حوضخانه تنها بودیم. با احترام و احتیاط به سوییچ رفتم و در آغوشش گفتم…

انگشتم را روی پرده «لا» که آن‌وقت اسمش را نمی‌دانستم، گذاشتم و اولین نت‌های پیش‌درآمد شور شهنزاری را که آن روز برای اولین بار شنیده بودم، نوآختم. با صدای مهربان و متعجب پدرم به هوش آمدم. پرسید: پیش کی اینها را مشق کردی آقاجان؟ گفتم: الان از دیدن شما یاد گرفتم. به شور آمد و با عجله تار دیگری را که زیاد رویه‌راه نبود به دست گرفت و گفت: باقی‌اش این طور است. و به این ترتیب شش ماهی در کلاس او گذشت تا اینکه با هزار مکافات و درمسر موافقت کرد که به تهران بروم و درس موسیقی بخوانم.
اولیل پاییز ۵۳، چند روزی بود که در دانشسرای تهران درس هنر می‌خواندم و در کلاس اولین استادم در تهران، «حبیب‌الله صالحی» دو جلسه مشق تار کرده بودم که دوستان کلاس بالاتر گفتند: در تالار رودکی کنسرتی‌است، گروه سازهای ملی به سرپرستی فرامرز پایور. تا آن موقع کنسرت نرفته بودم، اما هم با کت و شلوار و کراوات که رسم آن زمان تالار رودکی بود، به هر حال تهیه کردم و پوشیدیم و رفتیم تالار. همگی حضار ترگل و ورگل بودند و بوی عطر و مطرشان همه جا را گرفته بود. غریبی می‌کردم. احساس می‌کردم که همه مرا نگاه می‌کنند، می‌گویند: طرف را! چراغ‌های سالن به تدریج خلموش شدند و نوازندگان به صحنه آمدند. آنجا بود که برای اولین بار دیدمش. موفر و آهسته گام برمی‌داشت. تار را با دست راست، چهار انگشت دور نقراره و با انگشت شست در طرف دیگر پیخ دسته در امتداد قاشش گرفته بود. همگی با تعظیمی کوتاه و هماهنگ در جاهای خود که از قبل تعیین شده بود، نشستند. در زمان کوتاه کوک، از یکی از بچه‌ها پرسیدم: او کیست؟ گفت: خیلی غافل. در دانشسرا درس می‌دهد. تا آن زمان نمی‌دانستم که دانشسرا دو استاد تار دارد. سکوت کردیم. چهارگاه می‌زدند. ولی هر چه به انگشتانش خیره شدم، پرده‌های چهارگاهی که من می‌شناختم، نداشت. بعدها فهمیدم که چهارگاه را از پرده سل نیز می‌توان نوآخت و شهیدی می‌خوئد؛ چه خوش صدم لیدم کردی/ بنیازم چشم مست را. از دل ما می‌گفت!

نوبت تکنوازی استاد که رسید، صدای ضریان قلیمر را می‌شنیدم. حصاری نوآخت و مرا مسحور کرد. پرس و جو کردم و در اولین جلسه کلاس تار استاد خودم را قاطلی شاگردان لنداختم تو، با مهربانی پذیرفت. یکی می‌خواست تاری بخرد یا خریده بود، آورده بود. استاد تأیید کند. نشستم روی موپن صندلی کنار او. اولین نکته اینکه جسارت نشستن روی صندلی اول را ندانستم، دوم اینکه جایی دورتر از صندلی دوم مرا بیش از آنچه در طاقتم بود از او دور می‌کرد. در میان گفت‌وگو با شاگردان، تار را گذاشت روی صندلی میان ما. شروع کردم مثل بچه‌ای که قبل از خوردن غذایی با آن بازی می‌کند، با تار رو رفتم و از آنجایی که چیزی نگفت، جرات کردم تار را کشیدم بغلم و برای جلب توجه‌اش در حد سه چهار نت تنی اشارای کردم به پرده منصور. ظاهرآ گرفت. گوشه چشم محبت‌آمیزی کرد و پرسید: تار می‌زنیدی؟ و من هم حداقل نیمی از این دانسانی که شما تا اینجا خواندید را برایش تعریف کردم. وقتی از کلاشس بیرون آمدم کمی از بروری خودم خجل بودم که وقت کلاس دیگران را گرفته‌ام ولی بیش از همه چیز شاد بودم که به مرادم رسیدم و استاد مرا در کلاس شب هنرستان موسیقی ملی پذیرفت. از حالا به بعد، تحصیل موسیقی به معنای واقعی برای من شروع شد و از این طریق به کلاس‌های دیگر هنرستان نیز راه پیدا کردم. ولی آنچه برایش زنده بودم، کلاس‌های استاد بود. همواره با حوصله و صبر، ملامت‌های مرا می‌شنید و تصحیح می‌کرد. آرام و خوش‌اخلاق بود. تا امروز نیز جز نیکی درباره او ننشیدم.آنگذر خوبی داشت که همه همکلاسی‌های هنرستان والهاش بودند. بعضی‌ها از بوتیکی که او لباس می‌خرید، هم‌رنگ و هم‌فرم او لباس می‌خریدند و مانند او سخن می‌گفتند و رفتار می‌کردند. تا آخر وقت کلاس، گاهی پیش می‌آمد که به من فرصت می‌داد. یک بار دیگر قطعه‌ای را اجرا کنم یا به پرسش‌هایم که تمامی نداشتند، پاسخ می‌داد. کلاس که تمام می‌شد، با هم به حیاط می‌رفتیم، محظلات تند می‌گذشت. سوار ماشین می‌شدیم و می‌رفت. من دم در هنرستان می‌ایستادم و به چهارراه کاخ چشم می‌دوختم تا دیگر نمی‌دیدمش…

نگاه شاگرد ۲



روزهایی که در شهرستان تازه تار به دست گرفته بودم همیشه در مجلات موسیقی عکس‌هایش را می‌دیدم و مصاحبه‌هایش را می‌خواندم. همان روزها کاست اصفهان شنتی استاد ظریف به دستم رسید. یادم می‌آید که نسخه‌هایش در بازار تمام شده بود و از آن کبی گرفتم. خوب می‌دانستم که بسیاری از نوازندگان برجسته تار شاگردش بوده‌اند: حسین علیزاده ارشد تهماسبی، شهریار فریوسفی، منصور سینکی و دیگران. همین بود که آرزو داشتم شاگردش شوم. یکی از دوستان خانواده‌ام می‌شاگرد استاد ظریف بود. از طریق او معرفی شدم و رفتم پیش ایشان شنت دادم. وقتی که قبولم کردند آنقدر هول شده بودم که تار کلاس را برداشتم و دانستم می‌رفتم. و این شد که من هم شاگرد هوشنگ ظریف شدم. فضای کلاس ایشان خیلی فضای جالبی بود. سر بسیاری از کلاس‌های موسیقی باید صاف می‌نشستم و قضا سنگین و رسمی بود. اما کلاس استاد ظریف فضای بسیار صمیمی و دوستانه‌اشنی داشت. بعد از کلاس که بیرون می‌رفتیم و همین باعث شد که ارتباط نزدیکی بین ما هم‌دوره‌ای‌ها برقرار شود و همین ارتباط کمک زیادی به رشد همه ما می‌کرد. استاد ظریف بسیار وقت‌شناس و منظم است. در طول تمام سال‌هایی که شاگرد او بودم تنها دو بار سر کلاس نیامد. یک بار در مسافرت خارج از کشور بود و یک بار دیگر هم به شدت بیمار بود که کلاس را تعطیل کرد. هیچ‌وقت نشنیدم که صدایش بلند شود. بدترین حرفی که می‌زد این بود که «بابا جان تمرین نکردی!» استاد ظریف در مقام یک معلم موسیقی همیشه شاگردانش را آزاد می‌گذار. با یک رابطه منطقی با شاگردانش آنها را به سمت پیشرفت سوق می‌دهد. وی هیچ وقت سبک خاصی از موسیقی را به کسی دیکته نمی‌کند. این را در شاگردان استاد به خوبی می‌توان دید. بسیاری از این شاگردان در کنار اینکه تکنیک‌های نوازندگی را خوب از استاد آموخته‌اند اما هیچ‌کدام مثل استادان ساز نی‌نزدند و هر یک سبک خودش را یافته‌اند. می‌شود گفت آفرای هیچ وقت تعصبی روی انتقال شکل خاصی از محتوا به شاگردانش ندارد و در عین حال با تقویت توانایی تکنیکی آنها را به سمت خلاقیت و نوآوری می‌برد. هنوز هم که هنوز است ایشان در تمام کنسرت‌های شاگردانشان شرکت می‌کنند. هرچند ممکن است بسیاری از کارها مورد علاقه‌شان نباشند ولی همیشه می‌روند و با حوصله کارها را می‌شنوند. در کنار همه اینها چیزی که در مورد ایشان بسیار قابل تحسین است این است که هرگز نه به هنر و نه هیچ کس دیگری نشنیده است که استاد پشت سر کسی حرفی بزند و بد کسی را بگوید. حتی اگر رفتار و شیوه آن فرد را نپسندد. علاوه بر مقام استادی استاد ظریف نوازنده بسیار خوبی هم هست. به قول معروف خیلی تر و تمیز و شفاف ساز می‌زند. تکنیک‌های خاص خودش را دارد و در مضراب‌های او وزن خیلی بالایی هست و سفت و محکم ساز می‌زند. یکی از توانایی‌های استاد ظریف این است که از هزاروی بهترین صدا را تولید می‌کند حتی اگر این ساز کیفیت خوبی نداشته باشد. تکنیک دست چپ ایشان هم بی‌نظیر است. این تکنیک را تنها پیش از این در ساز شهنای می‌توان شنید. در مجموع آنچه باید گفت این است که شاگردی استاد هوشنگ ظریف تنها یک افتخار برای هر نوازنده‌ای، بلکه فرصتی بی‌بدیل است تا از شاگردی لذتی بی‌مانند ببریم.

۱۲ ماندگاران



از پرویز منصوری نقل می‌کنند که روزی در راهروهای هنرستان می‌رفته است که از اتافی صدای یکی از قطعات کلنل وزیری را می‌شنود. خوب که دقت می‌کند حس می‌کند که آن کسی که قطعات را می‌نوازد از خود وزیری هم بهتر می‌زند. وارد اتاق که می‌شود هوشنگ ظریف را در گوشه‌ای می‌بیند که تار به دست مشغول نوآختن است.

استاد بزرگان

هر چند هوشنگ ظریف نوازنده زبردستی است و تار را متأثر از اساتید بزرگش چون علی‌اکبرخان شهنزاری و موسی معروفی به خوبی آموخته است و می‌نوازد اما بیشتر در کسوت معلم موسیقی است که شناخته شده است؛ معلمی که بسیاری از افرادی که امروزه در جایگاه بالایی در موسیقی سنتی ایران و به خصوص در نوازندگی تار قرار دارند روزگاری شاگردان مبتدیی او در هنرستان و هنر کنده موسیقی و جاهای دیگر بودند. در فهرست شاگردان سرشناس ظریف نام بسیاری را می‌توان دید؛ نام‌هایی که هر یک در نسل خود جزء برجسته‌ترین‌ها بوده و هستند. استاد حسین علیزاده، حمید متیسم، ارشد تهماسبی، زنده‌یاد شهریار پورسلفی، زنده‌یاد منصور سینکی و بسیاری دیگر را می‌توان در این لیست دید. وی سال‌ها در هنرستان موسیقی به تدریس تار مشغول بوده و هست. وی همچنین در دانشکده موسیقی دانشگاه هنر از زمان تأسیس تا حدود دو سال پیش تدریس می‌کرد. کار تدریس وی هم‌اکنون نیز ادامه دارد. دو روز در هفته در آموزشگاه شخصی‌اش در تهران تدریس می‌کند و دختران هنرآموز هنرستان موسیقی هم هنوز می‌توانند در این هنرستان پای درسش بنشینند. ویژگی‌های خاص شیوه تدریس تارنوازی ظریف این است که بسیاری از شاگردان او به جای آنکه به شیوه او تار بزنند هر یک توانسته‌اند شیوه‌ای منحصر به فرد را در نوازندگی این ساز ایرانی پی بگیرند.

خانواده‌ای دور و نزدیک به موسیقی

هوشنگ ظریف در سال ۱۳۳۸ با پروین صالح که او هم فارغ‌التحصیل هنرستان موسیقی بود، ازدواج کرد. پروین صالح نوازنده ویولن است و در برنامه‌های متعددی از گل‌ها در کنار زنده‌یاد پرویز یاحقی ساز زده است. هرچند چند سالی است به علت مشکل ارتروز فعالیت چندانی ندارد. اما فرزندان این زوج اهل موسیقی کمتر به موسیقی علاقه‌ای نشان دادند. ظریف دو پسر و یک دختر دارد. فرزند بزرگ او شاهین مهندس نساجی از وین است. وی هم‌اکنون در ایران زندگی می‌کند و مدیریت آموزشگاه ظریف با اوست. پسر دوم وی بابک مهندس کامپیوتر است و با همسرش در وین زندگی می‌کند. کنایون دختر استاد هم در ایران ازدواج کرده و زندگی می‌کند. وی مدتی نزد اردشیر روحانی به فراگیری پیانو پرداخت. هوشنگ ظریف دو نوه دارد. این دو نوه نیز هر دو موسیقی کار می‌کنند. نوه اولش نزد یکی از شاگردان پدر بزرگ تار می‌زند و نوه دوم هم ساز پیانو را انتخاب کرده است.

دوران گل‌ها

بدون شک دوران برنامه گل‌ها با حضور استادان بزرگی که در آن بودند یکی از درخشان‌ترین ادوار موسیقی ایران است. هوشنگ ظریف هم مدت زیادی را با این برنامه کار می‌کرده است. حضور او در کنار استادان همچون جواد معروفی و هم‌دوره‌هایش بود که گل‌ها را چنین جادوانه کرد. از درخشان‌ترین کارهای هوشنگ ظریف در برنامه گل‌ها می‌توان به اجرای گل‌های ۱۰۰۷ و ۱۳۷ و صدای استاد شجریان اشاره کرد.

ارکستر نوازی

ظریف در طول بیش از ۵۰ سال فعالیت هنری‌اش علاوه بر کار تدریس و تکنوازی در بسیاری از گروه‌های مطرح دوران خودش کار کرده است. او در دوران هنرستان مسوول گروه تنبک هنرستان بوده است. پس از این در ارکسترهای متعددی از جمله ارکستر موسیقی ملی به رهبری علی محمد خادم‌میتانی و اکبر حق‌کردار، ارکستر صبا به سرپرستی حسین

سال پنجم ■ شماره ۱۰۵۴ ■ یکشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۹

۷۰ سال زندگی هنری معلم بزرگان موسیقی ایران

راز ظریف استاد…



حسین بوروجردي

این است که بسیاری با وجود اینکه ممکن است سال‌ها از دوره شاگردی‌شان پیش استاد گذشته باشد و حتی خود امروز تعداد زیادی شاگرد داشته باشند هنوز هم به او مراجعه می‌کنند. از دیگر نکات او این است که مشهور است هر کسکی از دستش بربیاید برای شاگردانش انجام می‌دهد. وی بسیاری از شاگردانش را برای چهار کتاب در مورد استادان لطفاًالله امجد، همکاری و ضبط به جاهای مختلف می‌فرستد و ابایی از اینکه شاگردانش از او بالاتر بروند ندارد. خصوصیت دیگری که او به آن شهره است نظم و دقت اوست. برنامه بسیار منظمی در زندگی دارد. هر روز صبح زود از خواب برمی‌خیزد و شب‌ها نیز زود می‌خوابد. هنوز که هنوز است امور عمومی منزل را از خرید کردن و غیره خودش بر عهده دارد.

آیا ظریف گوشه‌گیر است
کسانی که در طول سال‌ها پیگیر روند موسیقی کشور بوده باشند خوب می‌دانند که ظریف هیچ وقت آدم جنجالی یا پرحاشیه‌ای نبوده است. نه در مورد کارهایش هیچ وقت سر و صدایی راه انداخته و نه اهل سخن گدمت بر ضد کسی بوده یا حتی در مقام پاسخگویی به حرف‌هایی که در موردش زده می‌شده هم نبوده است. زیاد هم اهل گفت‌وگو و خبرهای مطبوعاتی نیست و تا بتواند از این کار طفره می‌رود. همین موضوع هرچند از ظریف چهره‌ای موجه و احترام برای همگان ساخته است اما او را در بسیاری موارد از توجه عمومی دور کرده است؛ توجهی که در مورد بسیاری از اساتید هم‌سگ او و حتی شاگردانش وجود دارد. اما هنگام برخورد با او متوجه می‌شوید که او خودش این راه را انتخاب کرده است. ترجیح می‌دهد در آرامش به موسیقی کشور خدمت کند. شاگردانش را تربیت کند و از همه مهم‌تر زندگی کند. این خصوصیت شاید چیزی است که موسیقی ایران سال‌هاست به آن احتیاج دارد؛ اینکه کسانی مانند هوشنگ ظریف با تمام قوا در راه تقویت آن تلاش کنند و کوچک‌ترین چشمداشتی حتی در حد شناخته شدن در انتظار عمومی نداشته باشند.

ظریف علاوه بر تمام توانایی‌های هنری‌اش به اخلاق و منشش شهره است. تمام کسانی که به هر مناسبتی برخوردی با هوشنگ ظریف داشته‌اند بر این موضوع صحه می‌گذارند که او از نظر اخلاقی هم بی‌نظیر است. با وجود اینکه هم‌اکنون بیش از ۷۰ سال از عمر او می‌گذرد هنوز هم بسیار باحوصله است. با دقت می‌گذارد و کار آنها را زیر نظر دارد. هرگز کسی از شاگردانش در تمامی این سال‌ها حرفی از بدخلقی او نزده است. وی نه‌تنها یک استاد بلکه در تمام مراحل کاری دانشجویانش مشاور آنها نیز هست. بسیاری از شاگردانش در تصمیمات مهم زندگی هنری‌شان به او مراجعه می‌کنند و او با بهره‌گیری از تجربه‌هایش به آنها کمک می‌کند.

●

– **به عنوان آخرین سوال بزرگ‌ترین دغدغه این روزهای شما چیست؟**
واقعیت این است که من دغدغه خاصی برای خود ندارم زیرا به خوبی زندگی کرده‌ام. تنها دغدغه من در زندگی این است که با این وضعیت نمی‌دانم موسیقی اصیل ایرانی به کجا خواهد رسید و مهم‌تر از آن نگرانی اصلی من این است که آینده جوانان این کشور به کجا خواهد رسید. به ویژه جوانانی که قصد دارند از راه موسیقی سنتی گذران امور کنند که با این وضع من توصیه اکیدم به آنها این است که حتماً شغل دیگری را برای درآمدزایی و گذران امور انتخاب کنند و به موسیقی تنها به مثابه یک هنر یا حداکثر یک شغل دوم نگاه کنند.

●

می‌نوازد که لهجه‌ای خاص از صدای سازش بلند می‌شود. در حالی که این روزها همه شبیه هم می‌خواند و می‌نوازند. من همواره به شاگردانم توصیه می‌کنم که خودتان باشید و مثل این و آن ننوازید. تمام سخن من این است که باید شش‌شخصه خاص خود را داشته باشد و وجود و تفکرات آن نوازنده در سازش پیاده شود. در واقع تفاوت صدای ساز افراد خودآگاه است و این طور نیست که از سر اتفاق باشد. اگر شما به شاگردان من نگاه کنید متوجه می‌شوید که آنها اصلاً مثل من نمی‌نوازند و بالاتر از آن، حتی مثل فرد دیگری هم نمی‌نوازند زیرا من مهم‌ترین توصیه‌ام به آنها این بوده است که روش‌شان مستقل و تنها متعلق به خودشان باشد.

●

خیر. از سوی دیگر من فکر می‌کنم رو آوردن جوانان به موسیقی پاپ و موسیقی‌های خاص بیشتر به این دلیل است که آنها حوصله ندارند به موسیقی کلاسیک گوش بدهند، زیرا نوع جدید موسیقی پرتحرک است و آنها فکر می‌کنند با گوش دادن به آن می‌توانند از رختوب به آیند. من افسوس می‌خورم که حیف است موسیقی اصیل ما از بین برود و ما باید به هر قیمتی که شده موسیقی اصیل خود را حفظ کنیم.

– **ساز هریک از اساتید تار از جمله خود شما، لهجه‌ای خاص دارد. توضیح می‌دهید که لهجه تار از کجا می‌آید؟**

همان‌طور که خوانندگان سبک و لهجه‌ای خاص را برای خود دارند هر استادی در رشته تار هم طوری

●

●

●

نکته

کسانی که در طول سال‌ها پیگیر روند موسیقی کشور بوده باشند خوب می‌دانند که ظریف هیچ وقت آدم جنجالی یا پرحاشیه‌ای نبوده است. نه در مورد کارهایش هیچ وقت سر و صدایی راه انداخته و نه اهل سخن گفتن بر ضد کسی بوده یا حتی در مقام پاسخگویی به حرف‌هایی که در موردش زده می‌شده هم نبوده است. زیاد هم اهل گفت‌وگو و خبرهای مطبوعاتی نیست و تا بتواند از این کار طفره می‌رود. همین موضوع هرچند از ظریف چهره‌ای موجه و قابل احترام می‌دهد. بسیاری از شاگردانش در تصمیمات مهم زندگی هنری‌شان به او مراجعه می‌کنند و او با بهره‌گیری از تجربه‌هایش به آنها کمک می‌کند.

●

●

●